



بر سر دو راهی؟

جنبش زنان و جنبش جاری مردم ایران

سودابه مهاجر - مارس ۲۰۱۰

ابعاد مشارکت زنان در جنبش توده ای جاری در ایران از دید هیچ ناظری پوشیده نمانده است. شرکت گسترده و نقش تعیین کننده زنان در این جنبش نشان داده که فعالیتهای آنها در جهت نیل به برابری و رهایی جزو جدائی ناپذیر مبارزات دموکراتیک مردم ایران است و هیچ پیکار دموکراتیکی نمی تواند از نیروی جنبش زنان چشم پوشی کند. مشارکت همه جانبه زنان در جنبش اخیر از این جنبه برجسته است که گروه های بزرگی از زنان ایران نشان می دهند مبارزه برای خواست های برابری طلبی شان همراه با مبارزه علیه استبداد سیاسی حاکم پیش می رود. چنین دستاوردی علاوه بر تأثیراتی که بر جنبش جاری و در سطح جامعه می گذارد خود جنبش زنان در ایران را دچار تحول می کند. بررسی این تحول موضوع نوشته حاضر است که بر اساس صحبت هائی که پیش از این در سمیناری با عنوان «جنبش زنان و مبارزات جاری مردم ایران»^۱ ارائه گردید تنظیم شده است.

جایگاه تازه ای که زنان در جنبش جاری مردم ایران علیه دیکتاتوری و نظام یافته اند تحولی کیفی در سیر پیش روی جنبش زنان ایجاد می کند و به همین دلیل تعیین کننده است چرا که موجب می شود دوران تسلط خط مشی تا کنون جاری در جنبش زنان در ایران به سر آید، و راه کارهای دیگری که

بقیه در صفحه ۲

استراتژی و مطالبات کارگری

بهمن قهرمانی - مارس ۲۰۱۰

وضعیت فلاکت بار طبقه کارگر علی الخصوص در چند سال اخیر دیگر بر هیچ انسان واقع بینی پوشیده نیست. اینکه کارگران از کمترین استانداردهای یک زندگی انسانی در ایران محروم هستند و اینکه آنها حتی برای پایه ای ترین حقوقشان که همان اندک دستمزد آنهاست ناگزیر از مبارزه با سرمایه داری و سیستم سرکوب حامی آن هستند. اینکه آنان به دلیل خفقان و سرکوب نمی توانند تشکلهای خودشان را داشته باشند و دولت سرمایه هم از همین فرصت استفاده می کند و هر چه بی حقوقی و شرایط غیر انسانی است را بر گرده طبقه کارگر تحمیل می کند اگر هم بخشی از طبقه کارگر با مبارزات پیگیر خود توانست تشکلهای واقعی خود را ایجاد نماید به دلیل سراسری نبودن این امر حفظ آنها به عنوان دستاوردی گرانبها بسیار مشکل شده است تا جاییکه رژیم به راحتی رهبران و فعالین این تشکلهای را زیر فشار زندان و سرکوب قرار می دهد و یا در مقابل مطالبات و اعتراضات

کارگران غیر از اسلحه سرکوب، سیاست بی توجهی طولانی مدت و یا در انتظار گذاشتن کارگران را در دستور قرار می دهد و بدین وسیله می تواند در صفوف کارگران متشکل و معترض شکاف ایجاد نماید.

علاوه بر تمامی این معضلات چرخش سرمایه داری ایران به سیاستهای نئولیبرالی (که استارت آن از دوره بازسازی بعد از جنگ در دوره هاشمی رفسنجانی زده شد) و ادغام در بازارهای جهانی و وارد شدن به سازمانهای بین المللی مانند سازمان تجارت جهانی و یا سازمان جهانی کار و... (که لازمه اش اجرا نمودن پیش شرط های مورد نظر این سازمانها و ایجاد تغییراتی پایه ایی در اقتصاد و سیاست ایران است) باعث تشدید فشارها بر طبقات زحمتکش و مزد بگیر جامعه شد و روز به روز با پیاده نمودن هر چه بیشتر این سیاستها (که فعلاً آخرین مورد آن بحث هدفمند ساختن یارانه هاست) وضعیت معیشتی کارگران و توده زحمتکش مورد حمله های بیشتر نظام سرمایه قرار می گیرد.

در چنین فضایی سالهاست که فعالین طبقه کارگر در بدترین شرایط ممکن از لحاظ فضای خفقان و سرکوب برای رهایی طبقه کارگر از این معضلات و فلاکت مبارزه می کنند و با زندان و سرکوب دست و پنجه

بقیه در صفحه ۷

این جنبش چند وجهی در همه زوایای زندگی جریان داشته است: از پشت سر گذاشتن ممنوعیت ها و خط قرمز ها، چه قانونی و چه عرفی یا مذهبی، در عمل و در زندگی روزمره در خلوت خانه یا در معرض دید جامعه، از پوشش و حجاب تا ازدواج و طلاق و شیوه زندگی، از سواد آموزی تا شکفتن در عرصه های هنری و ادبی و آموزش عالی، از اشتغال در حرفه ها و رشته های "مردانه" تا بکار انداختن ابتکارات توده ای و یافتن راه حل های جمعی برای حل مشکلات مشترک در محله زندگی و مکان کار، در هر عرصه ای جاری بوده است.

اما به طور مشخص از مقطع دو خرداد ۷۶ به این سو هم پا با اصلاحات حکومتی و در پناه آن، عده ای از فعالین و نخبگان زن مستقل از ایدئولوژی اسلامی، بخشی کوچک از این جنبش بزرگ، در جلوی صحنه آن قرار گرفتند که زمانی اولویت خود را کار فرهنگی در چارچوب آن چه که تقابل سنت و مدرنیته نام گرفته بود اعلام می کردند و زمان دیگر عمدتاً به فعالیت در عرصه تغییرات در قانون روی می آوردند و در این راستا و به عنوان راهبرندگان جنبش مدنی زنان فعالیت هائی را با سیاست ها و شیوه های معین سازمان می دادند.^۲

به شکلی خلاصه خصوصیت خط مشی اتخاذ شده آن ها بر این استوار بوده که شرایط تحقق حقوق مدنی برابر برای زنان را مستقل از بنیان های سیاسی و اقتصادی جلوه دهد و نهایتاً حتی به آزادی بیان و عقیده و تشکل بی ارتباط بدانند. این خط مشی به عنوان مثال تنها زمانی که تجمعات خیابانی را مورد نیاز خود دانسته و به آن روی آورده است از ضرورت آزادی تجمع صحبت کرده، و زمانی که شیوه های دیگری برای عمل خود برگزیده آن را به مطالبات خود مربوط ندانسته و از خیر آن گذشته است.

از دیدگاه این دوستان ما که

به همان میزان که ناتوانی این گونه راه کار ها در پاسخ گویی به نیاز های آتی و آتی جنبش زنان آشکار می شود، راه برای پیش برد سیاست های دیگری که پی گیری امر زنان و کسب حقوق اجتماعی و فردی آنان در ایران را در ارتباط با تحولات ساختاری و کلان، در سطوح سیاسی و اقتصادی، دنبال می کنند هموار می شود. تردیدی نیست که آن دسته از فعالین خط مشی پیشین در جنبش زنان که هم و غم شان را خیر و صلاح جنبش زنان تشکیل می دهد و نه تعقیب اهداف ایدئولوژیک، و امروز راههای دیگری برای پیش برد مطالبات خود می جویند، دیر یا زود پارامترهای جدید در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران را قبول خواهند کرد و با زنان مبارزی که رهائی فردی و اجتماعی خود را در عین چالش ساخت و ساز های سیاسی حاکم می جویند هم پا خواهند شد.

کدام جنبش زنان؟ کدام راه؟

منظور از جنبش معاصر زنان در ایران بویژه آن تحریکاتی است که از انقلاب ۵۷، که زنان را در گروه های بزرگ به خیابان و به مبارزه دسته جمعی کشاند، روی داده و تا امروز جریان دارد. در طی این دوران دو روند متضاد موجب گسترش و تعمیق این جنبش گردیده است. از یک سو دستاورد های تجربه بزرگ شرکت در انقلاب همراه با ملزومات زمانه و رشد اجتماعی یعنی توسعه شهر نشینی و گسترش سواد و فرهنگ و بالا رفتن سطح آگاهی، و از سوی دیگر در قدرت قرار گرفتن رژیم استبداد اسلامی که همه تلاش تبدیل زن به نیمه انسان بوده است. جنبش زنان از تقابل این دو پدیده روئید و محصول آن امروز نسلی است که از تکاپوی مدام و مبارزه روزمره با هنجارها و ارزش های حاکم برای دست یابی به نرم های برتر اجتماعی، برابری در حقوق فردی و جایگاه اجتماعی و کسب آزادی لحظه ای از پا نمی نشیند.

بقیه از صفحه ۱ تاکنون کمتر به تصور می آمدند و یا دشوار می نمودند شفافیت بیشتری پیدا کنند و امکان تحقق بیابند.

در یک سطح عمومی آن تحلیلی که تحریکات اجتماعی برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تحولات سیاسی و اقتصادی جدا می کند و راه کارهای خود را از آن استخراج می نماید با اوج گیری و رادیکال شدن جنبش توده ای به چالش گرفته شده است. آن سیاستی که همواره معطوف به اصلاحات آرام و تدریجی است و تنها به تغییرات قانون گرایانه اتکا دارد در شرایط عروج یک جنبش توده ای که مصمم به گذار از نظام حاکم است به بن بست می رسد. خط مشی ای که جنبش اجتماعی را از ورود به حوزه تغییرات بزرگ اجتماعی که محصول درگیر شدن با مناسبات قدرت است منع می کند، در بستر جنبش اعتراضی که به جنگ همین مناسبات می رود سرنوشتی جز حاشیه ای شدن ندارد.

این واقعیت بیش از همه در جنبش زنان بازتاب داشته است. گروه های بزرگ زنان با مشارکت تحسین بر انگیز خود در جنبش توده ای و در سمت و سوی رادیکالی که گرفته است به این ارزیابی دست یافته اند که راهکاری که به مدت بیش از یک دهه در پیش صحنه جنبش مدنی زنان قرار گرفته بود و دسته ای از حرکات اجتماعی آنها را سازمان می داد قادر نیست این جنبش را به خواست ها و اهداف برابری طلبانه اش رهنمون شود.

سیر رویدادها در چند ماهه اخیر و "انتقال" نیروهای سابقاً فعال در نهادهائی که حول خط مشی دوازده ساله در جنبش مدنی زنان ایجاد شده بود به سوی جنبش توده ای راهبرندگان نهاد های مزبور را غافل گیر، سرگردان و به گفته خودشان منفل کرده است تا جایی که امروز تلاش آن ها کمابیش در این خلاصه شده است که این نهادها را چون بنای یادبودی حفظ کنند.



Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



خودشان در فعالیت های روزمره با دستگاه قضا و جزای استبداد مستقیماً روبرو بودند و برای کوچکترین حرکتی در معرض دستگیری و زندان و پرداخت وثیقه های سنگین بودند، برای این که زنان و مردان به یکسان دارای حقوق مدنی فردی باشند نیازی دائمی و پیوسته به آزادی عقیده و بیان و تجمع و تشکل نبود. تضمین برابری جنسیتی نه تنها به اقتصاد و رفاه ربطی نداشت بلکه پیوندی با حقوق سیاسی هم نداشت و دیکتاتوری هم مانعی بر سر راه آن نبود. دیواری که این عرصه ها را در تحلیل و عمل اجتماعی آنها از هم جدا می کرد تا جایی بالا می رفت که در خواست های مربوط به حقوق جزائی شان هم فی المثل با وجود قوانین حد و قصاص مشکلی نداشتند و تنها به نابرابری این دسته قوانین میان زن و مرد معترض می شدند. و به این ترتیب نوعی محافظه کاری در این بخش از

نیروهای زنان پیش می رفت که در پرداختن به ویژگی های مسئله زن جنبش خود را از مراجعه به شرایط عمومی سیاسی و اجتماعی معاف می نمود و اگر لازم تشخیص می داد در تقاضا با نظام عمل می کرد.

مسئله قطعاً هیچگاه این نبوده است که فعالان این جنبش می بایست دست از فعالیت های مدنی شان شسته و اعلام

مبارزه سیاسی علیه رژیم کنند، بلکه نکته اصلی در این است که نوع فعالیت و راهکار هایشان از چنین نگاهی به جنبش اجتماعی استخراج شده بود؛ بحث این است که حرکت از تحلیلی که بر جدائی بنیانی از ساختار های سیاسی و اقتصادی متکی ست نوع راه کارها و جنس روش های آنان برای تحقق مطالبات شان را هم تعیین نمود و خط مشی شان را شکل داد. خطی که برای دست یابی به مطالبات حقوقی در مورد دسته ای از تبعیض های موجود برای زنان از تکیه به اهرم های موجود در قدرت سیاسی و اجتهادی ابائی نداشت. راهکاری که بر چانه زنی در بالا متکی بود و حتی زمانی که به پائین مراجعه می کرد و حرکتی بر این سو را سامان می داد عمدتاً در خدمت موثر تر کردن این چانه زنی در بالا بود. نتیجه اقدام به تعامل با رژیمی که بر استبداد و

سرکوب متکی ست، و بی ثمری آن، می توانست از پیش برای این دسته از فعالین شناخته شده باشد، اما چنین نشد. چون ایشان با همان تئوری های خود مبنی بر بی ربطی ساختار های خرد به کلان و تفسیر هایشان از ضرورت "استقلال" ساختاری جنبش های اجتماعی و سیاسی با یکدیگر عمل می کردند؛ و تا جایی پیش می رفتند که با همان مشی ای که بر بی اعتنائی جنبش های اجتماعی و مدنی نسبت به ساختار قدرت حاکم متکی ست، به سبک جنبش های مدنی در غرب یعنی در چارچوب دموکراسی های پارلمانی وارد مشاوره با مراجع قدرت می شدند و تصور می کردند که با زرنگی و دانستن فوت و فن کار می نوانند از آن ها امتیاز بگیرند. حتی مشاهده روزمره این واقعیت که چنین سیاست هایی خدمتی به اهداف اعلام شده شان نمی کند، هم تردیدی در صحت راه و رسم مزبور

در شرایط کنونی و تا همین جا زنان با شرکت گسترده خود در جنبش مردم ایران نشان داده اند که بدون وجود آنها و خواست های برابری طلبانه شان هیچ جنبشی دموکراتیک نخواهد شد و آنها پای ثابت و بی چون و چرای هر تحرکی برای رهائی از چنگال دیکتاتوری و ایجاد جامعه ای مبتنی بر برابری و آزادی اند. مشارکت کمی و کیفی آنها در جنبش جاری موجب شده است که برگی از جنبش تاکنونی زنان ورق خورد و افق تازه ای پیش پای فعالین این جنبش باز شود چون توانسته است خواست های ویژه مدنی جنبش زنان را با جنبشی توده ای علیه استبداد و برای تغییر ساخت سیاسی در جهت آزادی مرتبط کند

ایجاد نکرد. نتیجه این که طبیعتاً نمی دیدند که چنین اقداماتی چگونه می تواند سطح مبارزه و فرهنگ سیاسی و اجتماعی در جنبش زنان را تقلیل دهد و به این ترتیب به ضرر آن عمل کند.

همین نادیده گرفتن ساختارهای بزرگ، همانطور که گفته شد، حتی در زمینه مطالبات آنها نیز عمل می کرد. مهم ترین آن عدم توجه به نیازها و خواست های رفاهی بخش های بزرگی از زنان است. این که در کشوری «فقر زنانه» و «آسیب های اجتماعی زنانه» و «زنان خیابان خواب» پدیده های متداولی باشند و تن فروشی و تجارت سکس و صدور زن به کشورهای همسایه روز به روز پر رونق تر شود، و در همین کشور نیروئی مدعی نمایندگی جنبش زنان شود بدون این که شرایط اقتصادی و رفاهی دسته های بزرگ

زنان ذره ای از مشغله هایش را تشکیل دهد (و این جا تنها مسئله زنان کارگر و زحمتکش نیست که طیف مورد نظر ما خود را نماینده آن ها نمی دانند، بلکه این مشغله زنانی از طبقات متوسط مدرن هم هست که در حوزه نمایندگی این طیف جا می گیرند) خود معلول همین نگاه تقلیل گرا به جنبش اجتماعی ست. نگاهی که ارتباط میان امر برابری جنسیتی و رفاه و تغییرات اقتصادی را بی معنا می داند.

تردیدی نیست که نه تنها خواست های مربوط به کار و مزد چون مزد برابر برای کار برابر، و برابری در اشتغال و حقوق کار بلکه مطالبات رفاهی عمومی تری چون بیمه ها و یارانه های اجتماعی و ... برای زنان تنها از عهده جنبش زنان بر نمی آید و عامل مهم در پیش برد چنین خواست هایی جنبش کارگری ست. چرا که این ها در حوزه فعالیت های طبیعی جنبش کارگری ست که ابزار مبارزه متشکل برای پیش برد و تحقق

آن ها را داراست. بنابراین سوسیالیست ها، و نه فقط سوسیالیست ها بلکه انسان های واقع بین، نتیجه می گیرند که راه معقولانه موفقیت جنبش زنان از نزدیکی و هماهنگی با جنبش کارگری می گذرد. اما "لیبرال" های ما با توسل به این که مطالبات اقتصادی و رفاهی از عهده جنبش زنان بر نمی آید اعلام می کنند که پس این خواست ها به این جنبش ارتباطی ندارد و خواست های

برابری خواهانه جنبش زنان تنها از جنس مدنی ست.

به این معنا محدود کردن خواست های زنان در ایران به برابری مدنی و قلم گرفتن خواست های رفاهی آنان با نیاز های واقعی اکثر زنان در جامعه هم خوان نیست. اما ابعاد بی حقوقی زن در ایران آنقدر گسترده است که خواست های مربوط به برابری حقوقی و مدنی برای زنان در ایران به طور طبیعی موضوعیت می یابند و به شکل موجهی در دستور کار فوری جنبش زنان قرار می گیرند. به این معنا که دست یابی به برابری مدنی بخش مهمی از خواست های زنان در ایران است و هر نیروئی کمر به تحقق آن ببندد (حتی اگر دسته ای از آنها را گزینش کند، و یا به عنوان مثال در مورد حجاب خواست خود را به نحو غریب نابرابرانه ای طرح کند و یا بعضی مطالباتش به شکل





همین حرف ها را هم خطاب به جنبش کارگری می زنند بر این مبنا که کاری به کار جنبش سیاسی، جنبشی که صاحب آن طبقه متوسط است، نداشته باشد.

همه این ها البته در این جهت است که ضمانتی وجود داشته باشد برای این که جنبش مزبور از چارچوب انتخابات فراتر نرود و نیات "ساختار شکنانه" در آن رخنه نکند، چرا که هراس شان از این است که طبقه کارگر و نیروهای رادیکال پایشان به این جنبش باز شود و آن وقت خواست های دموکراتیک مردم به شکل کامل و بی مصالحه پی گیری شوند و سرانجام از این حقوق دموکراتیک بر علیه سرمایه داری هم استفاده شود. و البته امروز هم که جنبش توده ای مرزهای مجازی را که ایشان برایش تعیین کرده بود پشت سر گذاشته است تلاش خود را می کنند که آن را به مراحل اولیه اش باز گردانند. این دسته بیش از این مورد بحث نوشته حاضر نیست.

موضوع بحث گروه دیگری است که نه خط و ربطش جلوگیری از هر گونه تحول انقلابی است و نه برخورد ایدئولوژیکی به نیروهای اجتماعی دارد؛ بلکه در عمل اجتماعی اش تنها خیر و مصلحت جنبش زنان، آن گونه که خود تشخیص می دهد، را مد نظر دارد. همان دوستانی که پیش از این هم از سر این که نمی شود با ساختار های بزرگ در افتاد نتیجه می گرفتند که صلاح و مصلحت جنبش زنان اقتضا می کند که با قدم های کوچک و محتاط جلو بروند و از همه امکانات و منافذ موجود در قدرت و نهاد های حکومتی و فقهی هم استفاده کنند و با چک و چانه زدن امتیازات کوچکی از آنها به نفع زنان بگیرند.

امروز پیشرفتی در مباحثات این گروه صورت گرفته است، به این معنا که به دلیل دامنه و عمق جنبش توده ای جاری این مباحثات حول تعیین نوع رابطه با این جنبش می گردد؛ اما باز هم عمدتاً در چارچوب نگرانی از این که نیروهای سابقاً فعال در جنبش

خواهد شد. و زنان مبارز جنبش زنان که در جنبش توده ای علیه استبداد و نظم سیاسی حاکم آستین بالا زده اند به این نتیجه نیز خواهند رسید که به همان میزان که تحولات مادی و رفاهی در زندگی شمار بالایی از توده های زنان انجام گیرد نظام مردسالار نیز که تا حد بسیاری بر فرو دستی اقتصادی زن متکی است به پس رانده می شود؛ و برای تغییر بنیاد های اقتصادی و نظم طبقاتی که پاسدار نظم مردسالارانه و مانع تحقق برابری جنسیتی اند نیز آماده خواهند شد.

میان جنبش زنان و جنبش جاری مردم رقابتی نیست

تردیدی نیست که هیچ یک از خواست های دموکراتیک جنبش های اجتماعی با جنبشی توده ای که با سیاست حاکم در افتاده است بیگانه نیست و جمع کردن مبارزه "صنفی" و مبارزه سیاسی در یک چالش واحد نه جنبش های اجتماعی را تضعیف می کند و نه جنبش سیاسی عمومی را، بلکه برعکس هر دو را تقویت می نماید.

اما خوانش طیف مورد نظر ما در جنبش مدنی زنان از این وقایع به گونه دیگری است. پیش از هر چیز اشاره به این نکته لازم است که طیف مورد بحث این نوشته طبعاً یک کل واحد نیست و گروه ها و گرایشات متنوعی را شامل می شود. در مجموع می شود آنها را به دو دسته مجزا تقسیم کرد. دسته ای دست اندرکاران این بخش از جنبش زنان، به تأثیراتی که خیزش عمومی و سیر رادیکال شدن اش و استقبال زنان از آن دارد برخورد «ایدئولوژیک» دارند. گروه بیشترین مشغله اش این است که تحولات انقلابی روی نهد و سرو کله طبقه کارگر و چپ در این اوضاع پیدا نشود. نگرانی آن ها بیشتر از بالا آمدن نیروهای انقلابی و سیر اوضاع به سمت انقلاب است.

تزه های اصلی این گروه در آثار سه گانه مندرج در سایت مدرسه فمینیستی موسوم به «۱۰ روزی که ایران را لرزاند و چالش های جنبش زنان»، «جنبش سبز و شرمندگی طبقه متوسط» و «جنبش سبز و عبور از گفتمان حق/باطل»^۳ تحریر شده است. در این آثار به جنبش زنان توصیه می شود که در حاشیه اعتراض عمومی بایستد، خواست هایش را به درون آن نیاورد و به کار خودش برسد، به نقش حمایتی از جنبش مورد علاقه ایشان یعنی جنبشی که محدود به مطالبه انتخابات بی تقلب و بی نظارت استصوابی ست بپردازد. و البته

دوفاکتو با پذیرش قوانین به غایت ارتجاعی جزائی توام باشد) در جنبش زنان ایران جای می گیرد، و به این اعتبار عملکرد فعالین جنبش مدنی زنان در ایران هم با همین معیار سنجیده می شود.

بنابراین این جا بحث اصلی بر سر چرایی مطالبه برابری در حقوق مدنی و میزان اهمیت آن برای زنان در ایران نیست. مسئله بر سر این است که راهی که دوستان ما در پیش گرفته بودند آیا می تواند دسته های بزرگ زنان را به تحقق این مطالبات رهنمون شود یا نه؟

آن چه امروز اتفاق افتاده این است که بخش بزرگی از زنان و بویژه بسیاری از نیروهای سابقاً فعال در جنبش مدنی زنان به شکلی گسترده و تعیین کننده در جنبش توده ای جاری شرکت کرده اند و به این ترتیب به سؤال بالا جواب منفی داده اند. و این جواب به سادگی این است که برای دست یابی به خواست های برابری مدنی شان هم دست کم تغییر ساختارهای سیاسی لازم است. آن ها با مشارکت کمیتا و کیفی تعیین کننده شان در جنبش اعتراضی توده ای، با نقش انکار ناپذیرشان در رادیکال کردن آن نشان دادند که در راه تحقق برابری جنسیتی در حقوق شان نیز با نظم و ساختار سیاسی حاکم مواجه اند و این مانع را باید از سر راه بردارند.

به یاد می آوریم که دسته ای از همین زنانی که امروز در جنبش جاری مردم به اشکال مختلف از شرکت در تظاهرات گرفته تا تولید متریال تبلیغاتی، ایجاد وبلاگها و انتشار اخبار و ... فعالیت می کنند همان هائی بودند که تا همین دو سال پیش توسط راهبرندگان همین طیف از جنبش مدنی زنان بسیج می شدند تا به جمهوری اسلامی برای تأمین بقای خودش پند و اندرز دهند (البته این ها را در آن زمان به حساب منافع جنبش زنان در ایران می نوشتند) و قطعاً در شروع جنبش عمومی هم با شعار «رای من کو» به خیابان آمدند، و امروز به چالش گران این نظام تبدیل شده اند.

و این خود بار دیگر ثابت می کند که نیروهای اجتماعی را باید در تحول دید و در تند پیچ های تاریخی ست که مردم در مدت زمانی بسیار کوتاه به اندازه چندین سال کار آرام تجربه می آموزند. به همین دلیل هم این پایان کار نخواهد بود و دیری نخواهد گذشت که ارتباط میان بنیاد های اقتصادی و اجتماعی جامعه با همان خواست ها و آرمان های برابری مدنی طلبانه شان هم برایشان روشن





نقش بازی کردند و بعد ها تاوان آن را با جان خود پرداختند در رژیم اسلامی به جامعه مطلوب خود دست یافتند، و انگار که در این

میان تنها سر زنان بی کلاه مانده است! برای رسیدن به چنین نتیجه گیری هائی یا باید رژیم جمهوری اسلامی را نماینده طبیعی اهداف و آرمانهای انقلاب ۵۷ دانست و تنها از این دلخور بود که پس چرا حقوق زنان فراموش شد، و در این صورت راه را در تعامل با این رژیم دانست و به پند و اندرز دادن به آن نشست؛ و یا باید جنبش ها و رژیم های سیاسی و اجتماعی را مشابه یکدیگر و به هر صورت بی ربط به مسائل زنان و کلا اقتدار تحت ستم دانست و از همه این ها نتیجه گرفت که پس باید مستقل از زمین و زمان و جدا از سرنوشت جامعه خود را ساخت، و البته باید این را هم یادآوری کرد که استقلال مورد ادعا در جنبش زنان مانع از این نشد که بخشی از این جنبش با استقلال گرائش به کمک دنده اصلاح طلبان حکومتی مبدل شود.

آیا نتیجه گیری عقلانی تر و واقع گرایانه تر این نیست که جنبش های پیشرو و برحق اجتماعی به جای این که خود را در گسست از تغییرات در جامعه، به نام استقلال، بگسترانند در ساختن سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه سهیم شوند و نقش بازی کنند؟ منطقی تر نیست که در عین مبارزه برای خواست های ویژه خود به یاری نیروهای بشتابند که توانائی ایجاد جامعه ای برای تامین آزادی و رفاه برای دسته های بزرگ از شهروندان را داشته باشند تا به این گونه شرایط تحقق خواست های

خود را هم به نحوی پایدار تامین کنند؟ دوستان صادق ما میدانند که مبارزه موثر و پیگیر برابری خواهانه زنان در همزیستی مسالمت آمیز با حفقان موجود ممکن نیست و به میزانی از آزادیهای سیاسی در جامعه و حداقلی از تشکل نیازمند است؛ آنها نهایتا خواهند پذیرفت که همانگونه که سوسیالیست ها همیشه گفته اند حقوق مدنی و شهروندی برای دسته های بزرگ و مردم و برابری خواهی حقوقی زنان هم به



برخی دیگر از فعالین این گروه، در ادامه همان مباحثی که آنان را درگیر تعامل با جنبش توده ای کرده است، این سؤال را از خود می کنند که چگونه می توان اهداف پیشین را در این گیر و دار نگاه داشت؟ طرح چنین سئوالی بی شک واقع بینانه است اما اشکال کار این است که ایشان تا انتهای پرسش خود نمی روند و بلافاصله اضافه می کنند که چگونه می شود در این مقطع مسیر خود را ادامه داد و عنان خود را به فضای موجود و جنبش توده ای نسپرد، و در مسیر پیشین خواست ها را به نحو موثری مطرح کرد.^۵

طبعاً قضاوت های این فعالین متأثر از این هم هست که جنبش های با اهداف سیاسی را با فرماسیون ها و احزاب سیاسی یکی می انگارند، و تا جائی که به جنبش جاری مردم در ایران مربوط می شود آن را در چارچوب انتخاباتی اصلاح طلبانه ارزیابی می کنند. به هر رو، در وجه عمومی این سؤال ها و پاسخ ها هنوز بر تصور جدائی جنبش برابری طلب زنان از جنبش توده ای دموکراتیک قرار دارند و حتی گاه در رقابت با آن قرار می گیرند چون موجب ریزش نیروی اولی به نفع دومی می شوند. اگر قرار است سؤال هائی در باره چه باید کردها در شرایط جدید طرح شوند تا با همان پاسخ های کهنه جواب بگیرند، بدون این که تغییر ریلی به تصور در آید، مشکلی از سؤال کنندگان حل نمی شود.

یک نکته بسیار مهم که مورد تاکید تقریباً تمامی فعالین جنبش زنان قرار گرفته است تجربه انقلاب ۵۷ برای زنان است. همه به درستی بر این واقعیت تاکید می کنند که شرکت گسترده زنان در این انقلاب مانع نشد که پس از آن حقوق شان چنین لگد مال شود. و از آن نتیجه می گیرند که پس شرکت در تحولات بزرگ سیاسی برای زنان پیش شرطی برای رسیدن به حقوق خود نمی تواند باشد و فقط جنبش مستقل زنان قادر به برآورده کردن مطالبات زنان است. تا جائی که به شرایط کنونی زنان در ایران اشاره می شود در اشارات فوق قطعاً واقعیت هست. مشکل اما در نتیجه گیری هائی ست که از نگاهی مجرد از شرایط عمومی به جنبش زنان بیرون می آید.

این دوستان ما به نحوی استدلال می کنند که انگار کارگران که با اعتصابات سراسری خود ستون اصلی انقلاب ۵۷ را می ساختند به خواست ها و اهداف خود رسیده اند، انگار که همه نیروهای آزادی خواهی که در این انقلاب

مدنی زنان این جنبش و مطالبات آن را و نهاده اند و با همه نیرو وارد جنبش کلان خواه شده اند، در آن حل شده اند و از خواست های زنان و برابری جنسیتی جدا شده اند و پیگیر مطالبات مشخص خود نیستند. بعضی از این فعالین با فرمول بندی های "نه حل شدن در جنبش مردم و نه جدا شدن از آن" بدنبال آن حلقه گم شده برای پیوند زدن جنبش برابری خواهی مدنی خواهی زنان و جنبش جاری توده ای می گردد، و به گفته خود تلاش می کند حلقه اصلی ارتباط جنبش زنان با جنبش اعتراضی مردم را پیدا کنند. چندی پیش عده ای بر این بودند که این حلقه در استحاله "برابری خواهی حقوقی" به گفتار "علیه خشونت به عنوان یک رویکرد زنانه" پیدا می شود.

برخلاف گروهی که استفاده از سیاست "علیه خشونت" به عنوان یک شیوه زنانه برایش ابزاری در خدمت جلوگیری از انقلاب و مبارزه با تحول انقلابی ساختارهای کلان، و در جهت این است که جنبش جاری در چارچوب اصلاحات در نظام قرار داشته باشد و از مطالبه انتخابات بی تقلب و بی گزینش آن ور تر نرود، گروه دوم در طرح و پیش برد این "رویکرد" طبعاً بهره برداری سیاسی را هدف نداشت. "مبارزه علیه خشونت به عنوان یک رویکرد زنانه"^۶ کارکردش برای گروه دوم این بود که خلا راهکار را ببوشاند، و در شرایطی که دوستان ما به دنبال حلقه ای برای تعیین مناسباتشان با جنبش توده ای می گشتند قالبی بود که در پناه آن بشود بیانی از خود و از جنبش مدنی زنان در جنبش توده ای ارائه داد. دوستان ما در این گروه که مشاهده می کنند شکل فعالیت های پیشین شان در شرایط جدید به انتها رسیده است به دنبال سوژه ای می گردند که معنایی به فعالیت مستقل زنانه شان در جنبش عمومی دهد و به نوعی خواست ها و ویژگی های جنبش زنان را در این خیزش توده ای دنبال کند؛ و تصورشان بر این بود که با توسل به این "رویکرد" آن حلقه گم شده را پیدا می کنند و جنبش زنان به نحو مطلوب آنها، یعنی جنبش مستقل زنان، جای خود را در مقام تعیین کننده راهبرد در جنبش عمومی می یابد. اما این نیز دیری نپائید و همه دیدند که چنین راه حل هائی نیز، خواستگاه و هدفشان هرچه باشد، از آن جا که با شرایط جاری بیگانه اند که به سرعت پایان می یابند و اثر محسوسی از خود به جا نمی گذارند.

بدون وجود آنها و خواست های برابری طلبانه شان هیچ جنبشی دموکراتیک نخواهد شد و آنها پای ثابت و بی چون و چرای هر تحرکی برای رهایی از چنگال دیکتاتوری و ایجاد جامعه ای مبتنی بر برابری و آزادی اند. مشارکت کمی و کیفی آنها در جنبش جاری موجب شده است که برگی از جنبش تاکنونی زنان ورق بخورد و افق تازه ای پیش پای فعالین این جنبش باز شود چون توانسته است خواست های ویژه مدنی جنبش زنان را با جنبشی توده ای علیه استبداد و برای تغییر ساخت سیاسی در جهت آزادی مرتبط کند؛ به این ترتیب سکوی پرشی به استراتژی چپ در جنبش زنان عطا کند، در عین حال فرصتی در اختیار امکان گرایان صادق در امر زنان قرار دهد تا سیاست های تاکنونی خود را اصلاح کنند و مسیر تازه ای در پیش گیرند؛ و سرانجام با حضور سرنوشته ساز خود در عرصه یک مبارزه عظیم در جامعه حرکت جنبش زنان را بسوی ایجاد تشکل های توده ای و اعتلای فعالیت اجتماعی در آن تسهیل کند.

۱- سمینار «جنبش زنان و مبارزات جاری مردم ایران» به دعوت «فدراسیون جوانان پیشرو مقیم سوند» در تاریخ ۵ مارس ۲۰۱۰ در شهر استکلهم برگزار شد.

۲- در این مورد پیش از این مفصلاً در مقاله دیگری نوشته ام. نگاه کنید به سوادیه مهاجر، کمپین یک میلیون امضا، روایتی از سوی دیگر، نشریه بارو شماره ۲۴، فروردین ۱۳۸۸، مارس ۲۰۰۹، سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری.

۳- نوشین احمدی خراسانی، ده روزی که ایران را لرزاند و چالش های تازه جنبش زنان، ۱۵ تیر ۱۳۸۸، جنبش سبز و اسطوره شرمندگی طبقه متوسط، ۵ مهر ۱۳۸۸، جنبش سبز و عبور از گفتن حق/باطل، ۲۴ مهر ۱۳۸۸، سایت مدرسه فمینیستی.

۴- محبوبه عاقلی زاده، دموکراسی خواهان، سرکوبگران و پوست اندازی جنبش زنان، ۹ آذر ۱۳۸۸، سایت جنس دیگر.

۵- جلوه جواهری، کنشگران بی تاریخ نباشیم (نقدی از درون)، ۲۴ اسفند ۱۳۸۸، سایت تغییر برای برابری.

مورد حمله قرار می دهد روز به روز عمیق تر می شود و قابل انتظار ترین پدیده این است که با بحران سیاسی موجود قلاب شود و مسئله نظم اجتماعی و اقتصادی را به مسئله میرم توده های مردم تبدیل کند. آن وقت نیروهای مبارز جنبش توده ای جاری و دوستان ما در جنبش مدنی زنان این را هم خواهند دید که حقوق مدنی مردم و برابری حقوقی زنان به رفاه و اقتصاد و سرمایه داری هم ربط دارد، و برای کسب و نگاهداری حقوق مدنی که به ظاهر در عرصه ای مجزا جریان دارند به جان ساختارهای اقتصادی هم باید افتاد.

دخالته طبقه کارگر و چشم انداز حرکات متشکل سراسری این جنبش را در مسیر تازه ای قرار خواهد داد. این چنین دخالتی از دو زاویه برای جنبش های دیگر اهمیت دارد. یکی این که نیروئی وارد میدان خواهد شد که در سطح عمومی قاطع ترین مدافع دموکراسیم بی قید و شرط و بی تزلزل در مبارزه علیه استبداد است؛ و این خود بزرگترین پشتوانه در مبارزه برای کسب حقوق سیاسی و مدنی برای جنبش های اجتماعی دموکراتیک است. اهمیت دیگر آن در این است که طبعاً با ابزارهایی که در دسترس دارد، مانند اعتصابات سراسری، شرایط نو و امکانات تازه ای پیش پای جنبش های اجتماعی دیگر باز خواهد کرد و باعث سهولت و سرعت در اتخاذ جهت گیری های مناسب اوضاع خواهد شد. تاثیر چنین برآمدی بر جنبش زنان این است که به جنس و خصلت فعالیت توده ای در آن شفافیت خواهد داد و توده های زنان کارگر و زحمتکش را در ایجاد ظرف مناسبی برای توده ای کردن جنبش زنان یاری خواهد کرد؛ در چنین شرایطی اقبال برپا کردن تشکل های توده ای، آن تشکل هایی که حضور زنان در گروه های بزرگ جهت سازماندهی امور جامعه در همه عرصه ها بدون آن ها ممکن نخواهد گردید، برای این جنبش فراهم خواهد شد.

به شکل خلاصه می توان گفت که در شرایط کنونی و تا همین جا زنان با شرکت گسترده خود در جنبش مردم ایران نشان داده اند که

شکل منطقی در چارچوب ساختارهای حاکم دست یافتنی نیست و برای این که خواست های مزبور شانس برای تحقق داشته باشند، به خاطر مصالح عمومی جنبش زنان، باید به جان ساختارهای سیاسی و اقتصادی افتاد. راه پیروزی مطالبات برابری خواهانه زنان در این نیست که فعالین آن کاری به کار پیکاری که برای گذار از نظام سیاسی استبدادی در جریان است نداشته باشند، بلکه برعکس تحقق این خواست ها درست از این راه ممکن می شود که ایشان در هدایت این گذار به نظمی که به شکل پایدار ضامن بقای آن ها باشد نقش بازی کنند.

برای جنبش زنان راه درست و ممکن در شرایط فعلی این است که مسائل و خواست های فوری خود را به درون جنبش توده ای ببرد. این که جنبش های اجتماعی و جنبش توده ای سیاسی در موازات هم قرار گرفته اند به این معنا نیست که مستقل از هم حرکت می کنند. اهمیت نقش تعیین کننده ای که زنان مبارز در گسترش و حتی رادیکالیزه شدن جنبش ضد دیکتاتوری بازی کرده اند در این است که آنها انزوای جنبش زنان را در مبارزه با نظام مردسالار در هم شکسته اند، و در نتیجه می توانند متحدین خود را در اقشار پیشروی جامعه و در تقابل با طبقات و اقشار مرتجع گسترش دهند.

جنبش زنان خواست هایش را به درون جنبش جاری توده ای خواهد برد و تا همین جا هم با شرکت تعیین کننده اش حتی بدون دادن شعار برابری جنسیتی و به شکل دوفاکتو چنین برابری را در جنبش عمومی ایجاد کرده، و جامعه را وادار کرده است که نیروی او را به شکل حیاتی به حساب آورد و اطمینان حاصل کند که حقوق زنان جزو جدائی ناپذیر امر دموکراتیک است.

زنان مبارزی که شور و اراده خود را برای تغییر نظام سیاسی حاکم نشان داده اند طولی نخواهد کشید که به ضرورت تحول در ساخت اقتصادی و سرمایه داری هم پی خواهند برد. بحران اقتصادی که جامعه ایران را در می نوردد به سرعت در حال پیشروی ست. این بحران خانه برانداز که معیشت کارگران و زحمتکشان و دسته های بزرگی از مردم را

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

بقیه از صفحه ۱ نرم می کنند. آنها سالها دوشادوش طبقه کارگر بر سر قانون کار (در فضای خفقان کشنده سالهای کشتار دهه شصت) و اکنون سالهاست که بر سر مشکل نمودن کارگران در حال تلاش و مبارزه با رژیم حامی سرمایه هستند و در این راه طبقه کارگر و فعالینش هزینه های زیادی پرداختند. امروز دیگر بر تمامی فعالین کارگری روشن شده است که تنها راه رهایی کارگران از این وضعیتی بد معیشتی و سیاسی که به آن دچار هستند متشکل شدن طبقه کارگر حول خواسته ها و مطالباتش است حال سواى اینکه این تشکل تحت چه عنوان و اسمی تشکیل شود اما کارگران بتوانند تشکلهای واقعی شان را برای دفاع از حقوق انسانی در برابر هجمه های سرمایه داری و همچنین برای برداشتن گام نهایی جهت رهایی یکباره از قید استثمار و بندگی سرمایه داشته باشند. امروز دیگر بر فعالین واقع بین طبقه کارگر مشخص گردیده است که طبقه کارگر نمی تواند در برابر فضای سیاسی ایجاد شده در جامعه منفعل بماند و همچنین می دانند که آزادیهای سیاسی در جامعه می تواند طبقه کارگر را گمهای زیادی به پیش ببرد و او را به متحقق شدن خواسته هایش هر چه بیشتر نزدیک سازد.

اما در این میان به مانند هر حرکت و جنبش اجتماعی دیگری، گرایشهای مختلفی در سطح جنبش کارگری هم وجود دارند که علی رغم نکته اشتراکی که در این دوره بر سر ضرورت متشکل شدن کارگران با هم دارند در یک نقطه از همدیگر جدا می شوند و آن هم بحث بر سر نوع استراتژی متشکل نمودن کارگران و یا در کل استراتژی برای متحقق ساختن کلیه مطالبات کارگران است.

اما بحث اصلی:

این مقدمه بلند جهت پرداختن به بحث اصلی ضروری بود زیرا این مطلب در نقد مصاحبه آقای رضا رخشان با سایت جنبش کارگری در مورد منشور مطالبات حداقلی طبقه کارگر (که قبل از ۲۲ بهمن امسال به امضای چند تشکل و فعال کارگری رسید) می باشد. ایشان در آن مصاحبه از هر دری سخنی گفتند در مورد عدم انقلابی بودن طبقه کارگر، در مورد عدم رابطه تشکلهای کارگری موجود با احزاب، در باب ایدئولوژی و عدم آرمانخواه بودن طبقه کارگر، در باب احزاب سیاسی چپ و سوسیالیست و عدم اهمیت زندگی طبقه کارگر برای آنها و... که این سوال را برای من ایجاد نمود که این منشور مطالباتی رو به چه کسی نوشته شده رو به رژیم اسلامی یا رو

به جریانات سیاسی طبقه کارگر در خارج و داخل ایران؟! به راستی قصد ایشان از طرح کردن این نظریات چه می تواند باشد؟ و آیا به راستی همانطور که خود گفته او نماینده کل طبقه کارگر (که وی آن را با صدای کارگران بیان می دارد) است و این گفته ها را به نمایندگی از آنها بیان می کند؟ اینها و سوالات بسیار دیگری ...

شاید خواننده در نگاه اول تمامی نظرات رضا رخشان و راست روی وی را در مصاحبه اش به پای فضای خفقان و سرکوب بگذارد اما تجربه من به عنوان یک فعال کارگری در مبارزه کارگران مرا به این نتیجه رساند که در فضای خفقان و سرکوب که حساسیت حکومت معمولاً نسبت به فعالین کارگری و یا سایر جنبش های اجتماعی بیشتر می شد من فعال

آزادیهای سیاسی می تواند راهگشای طبقه کارگر برای رسیدن به سایر مطالباتش باشد اما نه آن نوع آزادی مدنظر جریانات لیبرالی بلکه آزادی که خود طبقه کارگر برای آن با پرچم و مطالبه مشخص و مستقل خود مبارزه کرده باشد و باتوجه به اینکه مطالبات طبقه کارگر چه مطالبات اقتصادی و چه سیاسی در شرایط امروزی مطالبه و خواست توده زحمتکش معترض نیز می باشد این چشم انداز روشن است که توده های بیشتری پشت این پرچم به صف شوند

کارگری نوعی، نظرات و گفته هایی را که باعث محدود شدن فعالیتیم از جانب حکومت می شد را مستقیماً بیان نمی کردم یا حداقل در مورد آن سکوت می کردم و به همین دلیل فضای سرکوب و فشار حکومت، ما را به راست روی در نظریات و پراتیکمان نمی کشاند. بنابراین من گفته های آقای رخشان را به پای فضای محدود فعالیت و نیز خفقان سیاسی نمی گذارم بلکه آن را نماینده گرایشی در سطح جنبش می دانم که طبقه کارگر را دچار نوعی انفعال سیاسی می گرداند و یا آن را دنبالچه جریانات سیاسی خارج حکومت (عموماً لیبرالها) می سازد.

ایشان در این مصاحبه هیچ حرفی در مورد استراتژی مورد نظرشان برای رسیدن کارگران به مطالبات مندرج در منشور نمی زند و ظاهراً تمامی حاشیه رفتن هایشان

پوششی برای مخفی نگه داشتن همین نداشتن استراتژی مشخص برای پیشبرد جنبش کارگری در ایران است. صرف گفتن اینکه کارگران برای پایان دادن به این وضعیت فلاکت بار خویش باید متشکل شوند پایان بحث نیست بلکه تازه مباحثه بر سر چگونگی متشکل شدن طبقه کارگر شروع خواهد شد و نقطه تمایز و جدایی استراتژی گرایش چپ و گرایش راست در جنبش کارگری دقیقاً در همین نقطه است.

در این میان گرایش راست درون جنبش کارگری همیشه به دنبال این بوده است که مطالبات کارگران و از جمله حق تشکل کارگران را از راههای دیگری غیر از مبارزه خود کارگران متحقق سازد. تشکلهای مد نظر این گرایش در راستا و موازی با منافع سرمایه داری ایران شکل می گیرند یعنی این گرایش با عجز و لایه نمودن به بارگاه سرمایه داری ایران و نامه نگاری و جمع نمودن امضاء پای مطالبات کارگران و تقدیم آن به سران دولتی و خواهش و تمنا از کارفرمایان عملا رادیکالیسم کارگران را هر چه کم رنگ تر و آن را در راستای اهداف سیاسی بورژوازی ایران قرار می دهد تشکل مدنظر این گرایش یک تشکل مکابری طبقاتی است که در آن کارگران باید طوری رفتار کنند که به تریج قیای سرمایه دار برخورد نکنند که ایشان برنجند و قصد سرمایه گذاری نداشته باشند و خدای ناکرده کارگران بیکار بمانند این تشکل، تشکل همه با هم برای ایرانی صنعتی و توسعه یافته است که در آن تشکلهای کارگری هم در اصل برای این است که از افتادن کارگران به دامان گرایش چپ و سوسیالیستی جلوگیری شود!! و مبارزه کارگران با یک بوروکراسی گسترده (همچنانکه در کشورهای پیشرفته) از میدان عمل به میز مذاکره و چانه زنی در بالا و فشار از پایین کشانده شود.

اما در مقابل، گرایش چپ در جنبش کارگری به درستی بر این نکته مهم پای می فشارد که رسیدن کارگران به مطالباتشان و از جمله متشکل شدن آنها تنها با نیروی خود کارگران و بدون توسل جستن و توهم داشتن به نهاد های سرمایه داری امکان پذیر است. نمی شود کارگری را که چندین ماه است حقوق خودش را دریافت نکرده و یا از حداقل امکانات یک زندگی شرافتمندانه محروم است تا زمان گرفتن رضایت از سرمایه داری، از لحاظ سیاسی خانه نشین ساخت بلکه طبقه کارگر باید برای رسیدن به خواسته هایش در میدان مبارزه متشکل شود و برای



Be Pish!

NO : 53

WEEKLY PAPER OF WORKERS SOCIALIST
UNITY-IRAN
WWW.WSU-IRAN.ORG
BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

April, 2010

آزادی که خود طبقه کارگر برای آن با پرچم و مطالبه مشخص و مستقل خود مبارزه کرده باشد و باتوجه به اینکه مطالبات طبقه کارگر چه مطالبات اقتصادی و چه سیاسی در شرایط امروزی مطالبه و خواست توده زحمتکش معترض نیز می باشد این چشم انداز روشن است که توده های بیشتری پشت این پرچم به صف شوند.

حال آقای رخشان کدام یک از این استراتژیها را برای پیشبرد مطالبات کارگران مدنظر دارد ؟ من که از مصاحبه ایشان نتوانستم استراتژی مشخصی را دریافت کنم و تنها چیزی که در این برای من برجستگی خاصی داشت تبلیغ یک نوع انفعال گری سیاسی در سطح جنبش کارگری آنهم در موقعیت حساس کنونی است آیا ایشان طرفدار صبر و انتظار طبقه کارگر تا زمان کسب « عقلانیت اقتصادی » و البته سیاسی از طرف دولت سرمایه برای عقب نشینی از هجومی است که سالها به حقوق کارگران انجام می دهد ؟ آیا طبقه کارگر باید منتظر الطاف نظام سرمایه بماند یا اینکه برای خواسته هایش مبارزه کند ؟ اینها و بسیاری سوالات دیگر که به نظر من در نظرات آقای رخشان به آن توجهی نشده است و بهتر آن بود که در این باره موضع می گرفتند تا برای ما و نیز طبقه کارگر مشخص شود که ایشان چه استراتژی را مدنظر دارد.*

لايه هم نکردند و اگر هم هنوز این تشکلات از طرف حکومت به رسمیت شناخته نشده و فضای سرکوب، کارگران را از داشتن فعالین و رهبران این تشکلهای محروم ساخته است و عملاً باعث زمینگیر شدن دو تشکل مزبور شده است ناشی از سراسری نبودن این تشکلات کارگری است و اینکه سایر بخشهای طبقه کارگر هنوز نتوانسته اند تشکلات خود را ایجاد نمایند تا با حمایت همدیگر بتوانند دستاوردهایشان را حفظ کنند اگر زمانی برسد که کارگران ایران در محیط های کاری خود تشکلات واقعی خود را بسازند هیچ گاه رژیم توانایی سرکوب کامل آنها را نخواهد داشت.

بنابراین استراتژی گرایش چپ در مقطع فعلی ایجاد تشکلهای کارگری تنها به نیروی خود کارگران و از طریق مبارزه است چنین تشکلی قاعدتاً تشکلی طبقه‌ای در تقابل با سرمایه داری خواهد بود. توافق فعالین این گرایش بر سر حضور طبقه کارگر در جنبش توده ای اخیر با در نظر گرفتن چنین استراتژی بود آنها هیچ گاه (حداقل فعالین واقع بین چپ) انتظار معجزه انقلابی را در مقطع فعلی از طبقه کارگر نداشتند تنها با آگاهی از این مسئله کارگران را به شرکت در این جنبش اعتراضی فرا می خواندند که آزادیهای سیاسی می تواند راهگشای طبقه کارگر برای رسیدن به سایر مطالباتش باشد اما نه آن نوع آزادی مدنظر جریانات لیبرالی بلکه

سایر خواسته های دیگرش تلاش نماید. باز هم تاکید می کنم که متشکل شدن کارگران به صورتی پایدار تنها از طریق یک مبارزه پیگیر از طرف خود طبقه کارگر میتواند شکل بگیرد و باز هم از طریق دوره مبارزه متحدانه خود خواهد توانست آن را به سرمایه داری ایران تحمیل سازد. نه تنها تجربه طبقه کارگر ایران بلکه تجارب طبقه کارگر جهانی نیز این درس را برای ما دارد که هیچ گاه سرمایه داری برای بهبود وضعیت طبقات محروم جامعه از روی اختیار و خود خواسته از کوچکترین و کمترین سود و منفعت خود نخواهد گذشت و تمامی آن حداقل امکاناتی را هم که طبقه کارگر کشورهای پیشرفته چه به لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی از آن برخوردار هستند تماماً در طی یک پروسه خونین مبارزه جنبش کارگری و سایر جنبش های اجتماعی دیگر بدست آورده است و اگر امروز هم روز به روز این دستاوردها مورد هجوم واقع می شود (به بهانه حل بحرانهای نظام سرمایه داری) ناشی از عدم وجود احزاب سوسیالیست کارگری است که واقعاً بدور از بوروکراسی اتحادیه های کارگری موجود طبقه کارگر را نمایندگی کنند.

علاوه بر این تجربه خود کارگران هم در اوایل انقلاب و هم در چند سال اخیر در ایران نیز نشان داد که کارگران ایران به مانند هم طبقه ایهای خود هیچ گونه توهمی نسبت به انواع گرایشات بورژوازی و سیستم سرکوب آن نداشته و تشکل های خود را تنها از مجرای مبارزه ایجاد خواهند کرد همچنانکه ما شاهد بودیم در همین چند سال گذشته کارگران شرکت واحد و نیز کارگران هفت تپه سرانجام موفق شدند بعد از یک مبارزه نفسگیر چند ماهه تشکل های خود را ایجاد نمایند یعنی این تشکل ها نتیجه مبارزه خود کارگران بود و آنها برای این کار در چنین فضای سرکوبی از کسی اجازه نگرفتند و نامه نگاری و عجز و

تماس مستقیم با اتحاد
سوسیالیستی کارگری
wsu@home.se

0046-739-397-143

تلفن:

آدرس سایت اتحاد
سوسیالیستی کارگری
www.wsu-iran.org

آدرس سایت کارگر امروز
www.workertoday.com